

یادداشت‌های یک ویراستار (۶)

سایه اقتصادی‌نیا

۱. اشغال کردن

مصدر مرکب «اشغال کردن» در لغتنامه دهخدا به معنی «متصرف شدن، شهر یا خانه‌ای را تصرف کردن» آمده است. فرهنگ درست‌نویسی سخن معنای «اشغال کردن» را با آوردن معادل‌های «در اختیار گرفته شدن یا به تصرف درآمدن و مختص کسی یا دولتی یا چیزی شدن» توسعه‌ی بیش از دهخدا بخشیده است. ابوالحسن نجفی نیز در غلط‌نویسیم، با ذکر این نکته که اشغال به این معنی در عربی فصیح به کار نرفته، استعمال آن را به معنای «تصرف کردن و تسخیر کردن» جایز شمرده است.

به نظر می‌رسد در گفتار و نوشتار فارسی امروز «اشغال کردن» اغلب به همان معنای تصرف و تسخیر است، اما همراه سایه‌ای که نشان می‌دهد این فعل به زور و جبر محقق شده است. چنین به نظر می‌رسد که متصرف یا مسخر اغلب به نیروی جبر و عامل زور به چنگ آمده و فاعل آن، «اشغالگر»، چندان نام نیکویی ندارد و چهره‌ی مثبتی نیست. بسامد ترکیب‌ها و بافت‌هایی که «اشغال کردن» در آنها به منزله‌ی امری جبری و منفی به کار رفته فصحا را متوجه مرز بسیار باریک و کمرنگ آن با مترادف‌هایی از قبیل تسخیر و تصرف می‌کند. چند مثال به روشن شدن این مرز کمک می‌رساند:

در گفتمان حکومتی پس از انقلاب ۵۷ در ایران، به عملیات روز سیزدهم آبان ۱۳۵۸ غالباً گفته می‌شود: «تسخیر لانه‌ی جاسوسی»، در حالی که مخالفان این اقدام، در رسانه‌ها و متون نوشتاری خود، اغلب از این واقعه با عنوان «اشغال سفارت آمریکا» یاد می‌کنند. باز، در همین گفتمان حکومتی، کشور اسرائیل «رژیم اشغالگر قدس» خوانده می‌شود، تا بر غاصب‌بودن و غیرمشروع بودن این رژیم تأکید شود. واقعه‌ی شهریور ۱۳۲۰ را نیز همیشه و از قدیم «اشغال ایران» می‌گفتند که، در بافت تاریخ ایرانی و به حیث ملی، واقعه‌ای ناگوار در شمار می‌آید.

در بافت‌های غیرسیاسی نیز اغلب عمل «اشغال» نشان‌دهنده تصرف و تسخیر به زور، و نه به میل متصرف و مسخر، است؛ از همین روست که نویسندگان فصیح و ویراستاران تمایل دارند جمله «معشوق زیبایم قلبم را اشغال کرده» را به «معشوق زیبایم قلبم را تصرف/تسخیر کرده» تغییر دهند چون عشق در این جمله امری است زیبا و مثبت (و نه البته فقط در این جمله! عالم از ناله عشاق مبادا خالی!).

در جمله زیر نیز، که در شرح حیات حرفه‌ای هنرمندی نوشته شده، اشغال کردن خوش ننشسته: «نقاشی‌های او فضایی میان نوگرایی امریکایی و نگارگری سنتی را اشغال کرده است.» ویراستار می‌تواند جمله را چنین بازنویسی کند: «نقاشی‌های او فضایی میان نوگرایی امریکایی و نگارگری سنتی را به خود اختصاص داده است.» یا: «نقاشی‌های او در فضایی میان نوگرایی امریکایی و نگارگری سنتی قرار می‌گیرد.»

اما باید توجه داشت که «تصرف» و «تسخیر» برای استعمال در گفتار روزمره فارسی‌زبانان زیاده‌تقلیل‌اند و شاید به همین دلیل است که «اشغال کردن» را، حتی اگر زور و جبری هم در میان نباشد، در گفتار به جای این دو مصدر به کار می‌برند؛ مثلاً می‌گویند: تمام صندلی‌های سالن اشغال شده بود.

در خاطره کسانی که، مثل خود من، عمرشان به پیش از فراگیرشدن تلفن‌های هوشمند می‌رسد، تلفن هم «اشغال» می‌شد و «بوق اشغال» می‌زد! این کاربرد مصدر «اشغال» با پیشرفت تکنولوژی تقریباً ور افتاده است چون اکنون، به جای «بوق اشغال»، اغلب صنی سروق‌دی روی چوماهی می‌گوید: «مشترک موردنظر در حال مکالمه است!»

۲. از جمله مصائب ویراستاران!

گرفتاری اهل کتاب با اداره سانسور یکی دو تا نیست. پیش از انقلاب ۵۷، در دوران سلطنت پهلوی‌ها، عمده نیروی سانسور صرف قدغن کردن آثار یا حذف کردن سطوری می‌شد که با مبانی سلطنت در تباین و تقابل بود و تهدیدی برای استقرار رژیم پهلوی به حساب می‌آمد یا متضمن اهانت و خوارداشت خانواده سلطنتی بود. به عبارت دیگر، سانسور اغلب جنبه سیاسی داشت. اما در چهل سال گذشته و پس از انقلاب ۵۷، سانسور کتاب علاوه بر سویه‌های سیاسی دچار سویه‌های مذهبی فراوان نیز گشته است و یکی از حادثترین این گرفتاری‌ها بر سر نوشته‌هایی است درباره می‌نوشی و باده‌گساری. از سویی سراسر ادب فارسی وصف مستی و میخانه است و از سوی دیگر

ترجمه آثار غربی رواجی تمام دارد و در اغلب این آثار صحنه‌ای نیست که میزی از جامی تهی مانده باشد. بدیهی است زور اداره سانسور به خیام و حافظ و مولوی نمی‌رسد و بررس محترم را چاره جز آن نیست که گمان می‌عرفانی را حمل بر صحت کند و آن را از دفتر رودکی تا دیوان ابتهاج تعمیم بخشد و، ناامید از اصلاح نابکاران و ارشاد گمراهان، جام زهر را بنوشد و به چاپ این آثار رضا دهد. اما تکلیف او مقابل آثار معاصر، چه ایرانی و چه فرنگی، توفیر دارد: حالا قداما یک غلطی کرده‌اند، نویسنده امروز که نباید همان خاک را بر سر خودش کند! فرنگی‌ها هم «مست بودند اگر گهی خوردند، گه فراوان خورند مستاناً». نوشتن از می و مستی قدغن است و کتاب مجوز نمی‌گیرد. پس نویسنده و مترجم و ویراستار و ناشر همه باید در زدودن صفحات کتاب‌ها از لکه‌های ننگین می بکوشند و هرچه دیدند قلم بگیرند.

ما ویراستاران نیز، در کمال خجالت و درماندگی، اغلب ناچاریم لب از ترشح می پاک کنیم تا خاطر کسی به هزاران گنه موسوس نشود. گاهی راهی نداریم جز آنکه در آثاری که برای ویرایش به ما سپرده‌اند، با اجازه صاحب‌اثر و حتی مشورت او که از ما ناچارتر افتاده است، طوری دست ببریم که نه از تاک نشانی ماند و نه از تاک‌نشان. بخشی از غم‌انگیزترین و درعین حال مضحک‌ترین خاطرات حرفه‌ای من در نشر مربوط به همین درماندگی و چاره‌اندیشی است، این که چطور جمله را بیچانم، کدام کلمه را بردارم و چه تعبیری را عوض کنم که کتاب در بند سانسور نماند و مجوز بگیرد. گاهی آگاهی ویراستار از انواع تعابیر و اقسام افعالی که بر مفهوم باده‌نوشی دلالت دارند چاره‌ساز است. اهم آن همین فعل «نوشیدن» است.

نوشیدن در متون قدیم، به جز شراب، برای هر مایع دیگری از جمله آب و شیر و باده و خون و زهر و ... به کار می‌رفته، اما اگر بر مفهوم شراب نوشیدن دلالت می‌کرده، تنوع آن در ترکیب بیشتر بوده است: جرعه نوشیدن، جام نوشیدن، پیمانه نوشیدن، ساغر نوشیدن و نوشیدن به معنای خوردن هم به کار می‌رفته، ولی در فارسی امروز این دلالت از آن دور شده و دیگر معنای خوردن از نوشیدن مستفاد نمی‌شود، هرچند معنای نوشیدن از خوردن مستفاد می‌شود: آب خوردن یعنی آب نوشیدن و شراب خوردن یعنی شراب نوشیدن. صورت ادیبانه‌تری هم از فعل نوشیدن داریم: آشامیدن، که در بافت‌های فخیم‌تر و فاخرتر نوشتاری می‌توان آن را به کار برد، اما در گفتار (جز در ترکیب خون‌آشام) چندان تداولی ندارد.

به نظر می‌رسد در فارسی امروز مطلق «نوشیدن» را می‌توان به معنای «شراب نوشیدن» گرفت. «نوش» هم لفظ مصطلح می‌خواران در جواب «به سلامتی» است. به این ترتیب، با حذف مفعول، هم ادارهٔ سانسور را می‌توان راضی کرد و هم به مراد نویسنده وفادار ماند. در کاربرد «نوشیدن» بدون ذکر مفعول تقریباً مشخص است که مفعول محذوف همان ام‌الخبائث است و لازم نیست از نوع آن نام برد.

۳. نکته‌ای دربارهٔ افعال دوگانه

فعل دوگانه، که پیش‌تر آن را دووجهی یا ذوجهین می‌گفتند، از فصول بحث‌برانگیز دستور زبان فارسی است. دوگانه فعلی است که هم به صورت لازم به کار می‌رود و هم به صورت متعدی، مانند شکستن، ریختن، گسستن، سوختن، آویختن، و... چنانکه فرشیدورد (دستور مفصل امروز، ص ۴۲۸-۴۲۹) و طباطبایی (فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی، ص ۳۶۸ و ۳۶۹) آورده‌اند، شمار افعال دووجهی در قدیم بیش از آن بوده که در فارسی امروز به کار می‌رود؛ مثلاً بوییدن و زادن و تاختن و گداختن و... در فارسی قدیم دوگانه‌اند اما امروز اغلب فقط به یک صورت به کار می‌روند: یا لازم، یا متعدی. شاهد آشنا زبانزد معروفی است از سعدی، که البته در اثر تکرار برای فارسی‌زبانان امروز هیچ تعقید معنایی ندارد: مشک آن است که ببوید نه آنکه عطار بگوید. در این جمله، «بوییدن» به صورت لازم به کار رفته است، درحالی‌که امروز به‌ندرت به صورت لازم می‌آید و اغلب متعدی است. در فارسی امروز، جز در مواردی که نویسنده یا گوینده بخواهد تمایز سبکی ایجاد کند، گرایش به کاربرد افعال دووجهی نادر است. در اینجا باید منظور از تمایز سبکی را هم مشخص کرد: این ایجاد تمایز اغلب رو به کاربرد ساخت‌های آرکائیک دارد و در زبان کسانی به کار می‌رود که در صدد القای لحنی قدمایی‌اند.

اما چرا شمار افعال دوگانه در فارسی امروز رو به کاهش دارد؟ به نظر می‌رسد یکی از دلایل کم‌شدن بسامد افعال دوگانه در فارسی امروز تمایل عمومی به ایضاح زبانی، و آن هم برخاسته از ضروریات اجتماعی است: لفاف شاعرانه و دوپهلوی زبان فارسی در عصر ما هرچه بیشتر باز می‌شود تا زبان را به سمت آبجکتیو بودن، عینی شدن، کاربردی شدن، علمی شدن و دقیق شدن پیش براند. عرصهٔ پرشتاب زندگی اجتماعی نیز زبان را، بیش از آنکه زیبا بخواهد، روشن و سراسر می‌خواهد تا بتواند حاجت گوینده را، در

کمترین زمان ممکن، ادا کند. در روزگاری که تویتر با ۲۸۰ حرف در هر نوشته و اینستاگرام با ۲۰۰۰ حرف در هر شرح میدان‌دارند، مهلتی برای قروغمزه زبانی نیست. می‌دانیم که تعدادی از افعال لازم را می‌توان با افزودن «ان» یا «انی» پس از ماده مضارع به فعل متعدی تبدیل کرد، مثلاً از خوابیدن، خواباندن و خوابانیدن و از گریستن، گریاندن و گریانیدن ساخت. به نظر می‌رسد، در فارسی امروز، قابلیت استفاده از این دستور هم رو به افزایش دارد چنانکه نه تنها بسامد افعالی که با این دستور متعدی می‌شوند بیشتر از قدیم شده است، که افعال دووجهی را هم با همین دستور از لازم به متعدی برمی‌گردانند، مثلاً به جای اینکه «کوبیدن» را در وجه متعدی‌اش به کار ببرند، «کوباندن» می‌گویند و به جای اینکه «تاختن» را در وجه متعدی‌اش به کار ببرند، «تازاندن» می‌گویند. «شکاندن» هم به همین سیاق ساخته شده که البته، به قول دهخدا، در زبان اطفال تداول دارد و در کلام فصحا دیده نمی‌شود. منظور آنکه، با این دستور متعدی‌ساز، وجه خودبه‌خود متعدی افعال دوگانه هرچه کم کاربردتر و دورتر می‌شود و نومتعدی‌سازی از صورت لازم آنها رواج پیدا می‌کند. به این ترتیب، باز هم بیشتر در جهت عینی‌تر شدن زبان پیش می‌رویم.

گاه، در هنجارگریزی‌های نحوی، که به مقاصد گوناگونی از جمله نوگرایی و آوانگار دیسم، طنز، نشان دادن اجبار موکد در کاری و ... صورت می‌پذیرد، افعالی را با ان و انی متعدی می‌کنند که اصلاً متعدی‌اند و لازم نیست دوباره متعدی شوند؛ مثل «خواهاندن» در این قطعه از شعر براهنی:

مردی مرا هماره به بوی تو می‌رواند / زیباست فصل کبوتر به چابهار / قولنج کلمه
پیچاپیچی است که در نخاع شعر به قن‌داق می‌رسد / حالا نگو که شهر مرا آفتاب
می‌رواند / یک زن نمی‌رواند / مرا به او بخوهاید / شخصاً مرا نمی‌خواهد.
(قطعه ششم از شعر «شکستن در چهارده قطعه نو برای رؤیا و عروسی و مرگ»)

۴. رصد کردن، ورود کردن

اخیراً دو فعل «رصد کردن» و «ورود کردن»، که از افعال رایج در زبان حوزویان و دولتمردان است، در گفتار روزمره و نوشتار مردم نیز پیدا شده است و به کار می‌رود؛ بالاخص وقتی کسی قصد داشته باشد از گونه رسمی زبان تبعیت کند یا به اصطلاح «لفظ قلم» حرف بزند. نزد آنان که به نشانه‌های زبانی حساس‌اند، کاربرد این افعال نوقدم و اکنش برمی‌انگیزد زیرا علامتی است که بلافاصله سطح ادراک زبانی گوینده

آن را عیان می کند و نشان می دهد که گوینده نسبت به ایل و تبار واژه ها حساس نیست و زبان را، فارغ از اینکه متعلق به چه طبقه و قشری است، صرفاً برای سهولت در بیان منظور یا کسب تشخیص اجتماعی به کار می گیرد. این واکنش ها گاه با اکراه همراه است و شنونده، اگر اهل تذکر و انداز هم باشد، بلافاصله گوینده ای را که به مسئله ای «ورود کرده» یا چیزی را «رصد کرده» از به کار بردن این افعال پرهیز می دهد.

درک ریشه واکنش های تند برخی از اهل زبان در برابر کاربرد این افعال چندان دشوار نیست: زبان آئینه تمام نمای مناسبات قدرت است و اهل زبان آگاه نیک می دانند زبان طبقه ای که در سال های اخیر قدرت اجتماعی را در دست داشته، اندک اندک، از طریق رسانه های رسمی و پایگاه های آموزشی و منابع مذهبی، در زبان روزمره مردم نفوذ کرده است. گاه تأثیرپذیری از این زبان ناخودآگاه است: واژه ها صرفاً در اثر تکرار در حافظه جا خوش می کنند و بر زبان جاری می شوند و نباید انتظار داشت حساسیت همه نسبت به زبان یکسان باشد. اما گاه این تأثیرپذیری آگاهانه است، مانند کسی که به ریا بر پیشانی اش داغ مهر می زند تا با نمایش ظواهر موردپسند طبقه حاکم و مذهبیبون از جیفه دنیا لقمه ای بردارد. قسم اول نشان فقدان حساسیت زبانی است و قسم دوم البته نشان ریا.

اما، گذشته از مسئله مناسبات زبان و قدرت، باید پرسیم چرا این دو فعل از حوزه و حکومت بیرون آمدند و به زبان روزمره مردم راه یافتند؟ آیا زبان به آنها نیاز داشت و بدون آنها لنگ و الکن بود؟ قبل از اینکه «رصد کردن» و «ورود کردن» همه گیر شوند، به جای آنها چه می گفتیم؟ به نظر می رسد «رصد کردن» در پی نیاز زبانی همه گیر شده، اما «ورود کردن» نشانه خالص ریای زبانی است. «ورود کردن» هیچ چیزی اضافه بر «وارد شدن» ندارد و هیچ جای خالی ای را پر نمی کند. قبلاً، به جای اینکه بگوییم: «شما به این مسئله ورود نکنید»، می گفتیم: «شما وارد این مسئله نشوید.» و هیچ نقص معنایی در کار نبود. «وارد شدن» حتی توسع معنایی بیشتری هم داشت: داخل شدن، رسیدن، واصل شدن و اما به جای «رصد کردن» چه می گفتیم؟ پائیدن، مراقب بودن، کمین کردن، زیرنظرداشتن، نظردوختن و ... که از هیچکدام معنای دقیق «مانیتور کردن» حاصل نمی آمد. اگر قرار است برای «مانیتور کردن» دنبال معادلی باشیم، همان «رصد کردن» مفید به معنی خواهد بود. اما البته مسئله اصلی همچنان برقرار است: مقاومت زبانی به مثابه مبارزه اجتماعی.
